

اتحاد برای همه پرسی

ترجمه فصل ۵ - ایرانیان برونمرزی از کتاب «نسیم دگرگونی» بقلم رضا پهلوی

<http://www.rezapahlavi.org/book2/>

- آزاد زیستن در زادگاه و وطن خود، لذت بردن از چشم‌اندازها و مناظر و رایحه‌ها و طعم‌ها و لهجه‌ها و سنت‌های شگفت‌انگیز آن، همه و همه موهبت‌هایی هستند که فقدان و نبود آنها، مسائلی دردآور و غم‌انگیز برای یکایک ماست - بویژه برای آنهایی که درد غربت و دوری را بیش از دو دهه تحمل کرده‌اند.

- دولتی‌دوراندیش و متعهد به بهروزی نسل‌های آینده، باید آنچنان غرور ملی را در دل ایرانیان برون‌مرزی زنده کند که آنان در مقابل، از هیچ نیرو و سرمایه‌ای برای خدمت به میهن خود دریغ نکنند.

از نتایج دردآور انقلاب ۱۳۵۷، در به دری و پراکندگی بیش از ۳ میلیون ایرانی در اقصی نقاط دنیاست. آمریکا و کانادا، میزبان بیش از یک میلیون، نزدیک به یک‌سوم آن تعداد در اروپا و بقیه در آمریکای لاتین و خاور دور و اقیانوسیه، پراکنده شده‌اند. خروج صدها هزار متخصص از ایران، فقدان حیرت‌آوری‌ست. نویسندگان، شاعران و خوانندگان، پزشکان و دانشمندان، مهندسين، ارتشیان، وکلای دادگستری، دیپلمات‌ها، پژوهشگران و دانشگاهیان، همه و همه در کنار دیگر صاحبان مشاغل حرفه‌ای، در کمال بی‌میلی، از ترس شکنجه و آزار و مرگ، ترک وطن کردند. متأسفانه، بعد از گذشت بیش از دو دهه، این مهاجرت دسته‌جمعی، هنوز ادامه دارد. فقط در سال گذشته، طبق آمار دولتی، ۲۲۰ هزار تن از بهترین و نخبه‌ترین مغزهای ایران، کشور را ترک کردند که به احتمال زیاد هرگز باز نخواهند گشت. ابعاد فاجعه، در فرار مغزها و از دست دادن استعدادهایی که می‌توانستند در خدمت به میهن خود بکارگرفته شوند، برآستی قابل محاسبه نیست.

وعده و وعیدهای پوچ و توخالی، در کنار سرکوب دگراندیشی و تنزل معیارهای رفاه و زندگی انسانی در ایران باعث شده که احساس نادیده‌انگاشتن، خشم و یا نومیدی به مردم القا شود. به جز تعدادی از سرسپردگان نظام که منافع آشکار در استمرار رژیم دارند، حکومت ملایان در ایجاد حس همبستگی و بهره‌گیری از مهارت‌های شهروندان، شکستی فاحش خورده است. این نظام، در ترغیب ایرانیان موفق و ماهر برون‌مرزی، به بازگشت به وطن و مشارکت در بازسازی و پیشرفت کشور هم ناموفق بوده است.

پس از گذشت بیش از دو دهه زندگی پردغدغه در غربت، اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان، در کشورهای میزبان خود، شهرت و مقامی برای خود کسب کرده و زندگی موفقیت‌آمیزی را بنیان گذارده‌اند. ولی انگشت‌شمارند، آنهایی که می‌توانند زادگاه و میهن و هویت خود را بکلی فراموش کنند. آزاد زیستن در زادگاه و وطن خود، لذت بردن از چشم‌اندازها و مناظر و رایحه‌ها و طعم‌ها و لهجه‌ها و سنت‌های شگفت‌انگیز آن، همه و همه موهبت‌هایی هستند که فقدان و نبود آنها، مسائلی دردآور و غم‌انگیز برای یکایک ماست - بویژه برای آنهایی که درد غربت و دوری را بیش از دو دهه تحمل کرده‌اند.

از اولین وظایف یک دولت مردم‌سالار در ایران فردا، رسیدگی و برآورده کردن خواست‌ها و اولویت‌های مردم، از جمله کار و مسکن و بهداشت و آموزش و پرورش است. همان دولت، باید طرح‌ها و برنامه‌هایی به منظور بازگرداندن ایرانیان برون‌مرز و ترغیب آنان به مشارکت فعال، در راه پیشرفت مملکت، ارائه دهد. در واقع، ایرانیان برون‌مرز، سرمایه‌ای پنهانی برای آینده‌سرزمینمان هستند. بسیاری از آنان، نه تنها در جوامع میزبان به مقام و شهرت دست یافته‌اند بلکه در سیستم‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این کشورها نیز به طرز فعال، مشارکت دارند. نسلی از ایرانیان که امروز، خارج از مرزهای زادگاه خود به سن بلوغ می‌رسند، اکثراً در تمامی فعالیت‌های اجتماعی موفق بوده در زمینه‌های گوناگون، از بازرگانی و شرکت در فعالیت‌های سیاسی و انتخاباتی گرفته، تا کسب مدیریت بیمارستان‌ها، بانکها و موسسات پژوهشی و علمی در بالاترین سطوح، و خدمت در نیروهای انتظامی و ادارات دولتی و فعالیت در زمره دانشمندان و پژوهشگران و هنرمندان مورد احترام، همه و همه، از پیشگامان جوامع خود بوده‌اند.

تنها یک سیستم‌سیاسی با ثبات و معتبر، می‌تواند برای ترفیع و بهبود آینده ایران، موجبات بازگشت این ایرانیان ماهر و میهن‌پرست را فراهم کند. دولتی دوران‌دیش و متعهد به بهروزی نسل‌های آینده، باید آنچنان غرور ملی را در دل ایرانیان برون‌مرزی زنده کند که آنان در مقابل، از هیچ نیرو و سرمایه‌ای برای خدمت به میهن خود دریغ نکنند. این سرمایه انسانی، عقلانی و مالی باید در کنار توانمندی‌های درون‌مرزی، بعنوان متمم و مکمل آن بکار گرفته شود. دوشادوش هم، ایرانیان میهن‌پرست، فرصتی خواهند یافت که توان خود را در راه ساماندهی آینده، دوچندان کنند.

پر واضح است که هموطنان داخل کشور، بخش اصلی سرمایه‌های انسانی میهنمان را تشکیل می‌دهند. آنان در حالیکه روزانه بافت سیاسی داخل ایران را لمس می‌کنند، با محدودیت‌های

غیرقابل انکار و حتی خطرهایی که نظام انعطاف‌ناپذیر ملایان برایشان ایجاد کرده است، رو در رو هستند. از سوی دیگر، ایرانیان برون‌مرز، از آزادی کامل سیاسی، یعنی آزادی بیان و عمل برخوردارند ولی بنا به تعریف، از صحنه سیاسی روزانه داخل ایران بدورند. آنها از مشارکت مستقیم در روند سیاسی محروم و در نتیجه اثرگذاری آنها نیز تا حد زیادی محدود است. این حقیقت، ما را به سمت ایفای نقش‌های تکاملی می‌کشاند - نوعی تقسیم کار - بین دو گروه که هر یک برای دیگری، نکته و مزیت خاصی را ارائه می‌کند.

با این وصف، بسیار دردآورست که آدمی شاهد از میان رفتن یا بهره‌برداری نکردن از سهم سازنده دو نسل از ایرانیان برون‌مرزی باشد - ایرانیانی که می‌توانستند سهم بزرگی در سوق دادن میهنمان به سوی قرن بیست‌ویکم باشند. من هیچ شکی ندارم که اگر ایران به جای انقلاب، سیری تکاملی را می‌پیمود، امروز از لحاظ اقتصادی می‌توانست شانه به شانه کشورهای بساید که به «ببرهای آسیائی» معروف شده‌اند. متأسفانه رژیمی که تفکری قرون‌وسطائی دارد، مسیر تلاشها و دست‌آوردهای نسلهای گذشته را به بیراهه کشاند و ایرانیان را وادار کرد که در درون مرز، با سرکوب و فقر و بیکاری و در برون مرز با غربت و پناهندگی دست به گریبان باشند.

بعد از تجربه تلخ انقلاب و پیامدهای آن، ما نمی‌توانیم که یک‌شبه تمام آنچه را که صورت گرفته است نادیده گرفته و عقبه زمان را به عقب بازگردانیم. ساده‌انگاری یا حتی خودپسندی ست اگر تصور کنیم، آنان که دو دهه و شاید بیشتر در خارج از ایران زندگی کرده‌اند و در برون مرز پرورش یافته‌اند، می‌توانند به ایران بازگردند و بپندارند که آب از آب تکان نخورده است. آنان که در طول این سالها، در ایران مانده‌اند، گرفتاری‌ها و نگرانی‌های خود را دارند. باید به این نکته توجه بیشتری مبذول کنیم که ممکن است از جانب آنان که در ایران زندگی کرده‌اند، رنجشهایی نسبت به آنان که ترک وطن کرده و باز می‌گردند، شکل گرفته باشد. ولی هم‌میهنان درون مرز باید به نکات مثبت این بازگشت نیز توجه کنند - نکاتی از قبیل مهارت و فن‌آوری و سرازیر شدن سرمایه‌های ایرانیان از خارج به درون. تمامی اینها باید با آغوشی باز بعنوان سرمایه‌های جدیدی برای ایران پذیرفته شوند.

از سوی دیگر، من انتظار دارم که هم‌میهنان خارج از کشور از یاد نبرند که ایرانیانی که ترک وطن نکردند، بیشترین و سنگین‌ترین دشواری‌ها را در طول این سالها، بر دوش کشیده‌اند. آنان بیش از دو دهه است که از درون نظام با آن مبارزه کرده و با وجود کوتاه‌فکری و موانع اقتدارگرایان، پیشرفت‌هایی را به چنگ آورده‌اند.

شاید بیشترین رنجش‌ها، متوجه آن دسته از ایرانیان است که تنها به دلایل اقتصادی ترک وطن کردند ولی در واقع، برای آنان، زندگی خارج از کشور، مملو از رفاه و آسایش هم نبوده است، چرا که آنان به دفعات دچار بیقراری، افسردگی، غم، تنهایی و گرفتاری‌های تبعیض شده و امروز چشم امید، به بازگشت دوخته‌اند. اشخاصی که زمانی در رده‌های بالای جامعه خود مشغول به خدمت بودند، در

خارج از کشور، به کارهای بسیار متواضع‌تری روی آورده و قدر و منزلت سابق خود را از دست دادند. برای بسیاری دیگر، بعنوان مثال برای اقلیت‌های مذهبی، در مقابل تهدید جان و مالشان، ترک وطن نیازی بود مبرم. برای گروهی دیگر، تنها به خاطر عقاید سیاسی و مسلکی‌شان، اقامت در ایران، آنان را با شکنجه و آزار حتمی روبرو می‌کرد.

کوتاه سخن آنکه، اشتیاق ایرانیان از اقشار مختلف، برای بازگشت به وطن، نمایانگر عشق و دلبستگی آنان به کشورشان است. من امیدوارم که همگی ما بتوانیم با این نکته که احساساتی قابل درک از هر دو سو، در مورد آن وجود دارد، برخوردی شایسته و منطقی داشته باشیم. در واقع، با در نظر گرفتن اولویت‌های ملی، ما باید سعی بر آن داشته باشیم که این معضلات احساسی را در کوتاه‌ترین مدت، حل کرده و از سر راه خود برداریم. هر دو گروه، بی‌گمان، از مهارت‌های ویژه‌ای برخوردارند و سرانجام، محتاج به یکدیگر هستند.

کشورهائی که شهروندان باهوش و خردمند خود را به آغوش مام‌میهن بازمی‌گردانند، از همان آغاز کار، بهترین فرصت را برای استقرار یک سیستم پویا، موفق و مردم‌سالار ایجاد می‌کنند. سهمناک‌ترین جنبه حکومت‌های مستبد و تک‌سالار آنست که انتقادهای سازنده را خفه کرده و صداهائی را که راهکارهای بهتر را ارائه می‌دهند، ساکت می‌کنند. این رژیم‌های خودکامه، توان این ندانم‌کاری را با محروم‌ماندن از اندیشه‌ها و افکار شهروندان فرهیخته خود می‌پردازند. با تکیه بر استعداد هم‌وطنان برونمرز و کادر حرفه‌ای و ماهر هم‌میهنان درونمرز، و البته فداکاری و از خودگذشتگی یکایک ایرانیان، ما تمامی ابزار لازم را برای یک جهش فکری به سوی ساماندهی اقتصادی پویا و استقرار جامعه‌ای موفق و پر رونق در اختیار داریم.